

## ( حرف کاف )

کاف در آخر کلمه برای تصغیر آید : دخترک . کودک . پسرک  
 کاف گاهی در آخر بعضی از کلمات افزوده گردد و زائد باشد :  
 زاو . زاوک . پرستو . پرستوک . رکو . رکوک .

## ( میم )

میم با فرعه و اصلی افزوده گردد و ترتیب را برساند : دوّم بنوم  
 و هّم . صدّم . هزارم

## ( واو )

برای تصغیر در آخر کلمه در آید : خواجو . یارو . پسر و . خمر و

## ( ه )

و آن بر چند گونه است :

۱- هاء مصدری که با فرعی امر در آید و حال مصدر را برساند :

خنده . گریه . ناله . سوید . سوید  
 زگریه مردم چشمش بسته در خواب بست  
 ای از بر من در با ما خبرت بست  
 کز سوید سوید می شدم از ناله چو نالی

۲- هاء نسبت و آن بر دو قسم است :

- ۱ - بعضی شباهت باشد : گوشه . دمانه . تخته . زنانه . دسته ؛  
گوشه گرم ز خلق فایده نیست گوشه چشمت برای گوشه نشین است
- ۲ - برای تعیین مقدار آید : دوروزه . سه نفره . یکت مرده .  
حذر کن ز مردان مرده گوی چو دانا کی گوی و پرورد گوی
- ۳ - تا مفعولی که با حرف صفت مفعولی در آید : کشته . زده .  
شبنده . آشفته . پرورد .
- ۴ - در اسم الت : آویزه . ماله . تابه . پیرایه .  
عریف مجلس ما خود همیشه دل به علی الخصوص که پیرایه پرده بستند
- چون خواهند از فعلی اسم الت بسیارند فعل امر آنرا گرفته با خزان  
(ه) که علامت اسم الت است افزایند ؛
- پیرایه . پیرایه . آویزه . آویزه . آستر . آستر .  
۵ - تا تحقیر : سپره . دختره . مردکه . زنکه .  
تا تحقیر بیشتر در محاورات عمومی استعمال شود و در عبارات و سخنان  
و نویسندگان بزرگ دیده نشده .
- یاد که با حرف کلمات پیوسته گردد بر چند نوع است :

۱- با مصدری : دوستی . دشمنی . بسگی . خوبی . بدی .  
درخت دوستی بنشان که کام ل سا بار آرد

بنال دشمنی برکن که رنج بسیار آرد « فقط »

خونی و بدی که در نهاد بشر است شاد می و غمی که در فضا و قدر است

با صرخ مکن حواله کاند در ره غفلت صرخ از تو هزار بار بیچاره ترا

۲- با نسبت : اطهرانی . قمی شیرازی . صفهانی . « خیام »

جنگی . جنگی . کاری .

گوش بر ناله مطرب کن و بس بگذرا که گوید سخن از سعدی شیرازی

با نسبت چون با جز اسم معنی در آید غالباً مفید معنی کننده فاعل باشد

جنگی . کاری . بهتری .

درون چون ملک مروی نیک محض برون لشکری چون شهران جنگی

سعدی

### تقرین ۹۷

در عبارات ذیل اقسام (هـ) را معین نمائید .

زورده مرده چه باشد زریک مرده بیار	زرداری نتوان رفت بزور از دربار
سرمایه مردمان دانا خورد و دانش است	دانش پیرایه مردان خردمند است
پند سر دندانان بشنو زین دندان	دندان هر قصری پندی دهدت نونو
اندر مصاف مردان چه مردهفت و هشتی	بایک تنه تن خود چون بر همی نیائی
شنیده کی بود مانند دیده	پند خردمندان را آویزه گوش هوش سازید
درخت وقت برهنه است و وقت پوشیده	شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو	مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

پس آنکه ناخن چلی کشند ز روی جلش ابر کشیده

یا نسبت گاهی مفید معنی لیاقت و لزوم است :

رفعتی . دیدنی . سوختنی . مردنی .

درستان امروزه دیدنی است و شنیدنی . گفتنی را باید گفت .

خون دل مرغی شادین خوشبختی بهتر که ز سوای تو شد چون شادنی بود

۳ - یاد کرده : حوی . کتابی . سنگی . گیاهی .

سنگی و گیاهی که در روخا صفت است از آدمی بزرگ و در منفعتی نسبت

یاد کرده گاهی مفید معنی تعظیم است و گاهی مفید معنی تحقیر : « سنگی »

۱ - فلانی از برای خود مردی است : اردشیر مرد و نشمندی است

مردی باید بلند همت مردی پر خست بر کرده خرد پروردی

مژده ای دل که میساخت نفسی میاید که ز انفاس خوشش بوی کسی میاید

۲ - در و خلومی نادان در نزد خردمند آدمی است « حافظ »

ازین مثنوی رفیقان ربانی بریدن بهتر است از آشنائی

باردار و سر صید دل حافظ یاران شاهبازی و شکار کسی میاید

یاد (شاهبازی) برای تعظیم و یاد کسی برای تحقیر است « حافظ »

حاجرت ذیل و ادای یاد تعظیم و تحقیر هر دو می باشد :

عصاره نالی بقدرش شهد فائق شده و تخم خرما فی تبرین سخن باقی  
گشته «گلستان سعدی»

هفتمین در بیت ذیل ۱

جوی باز دارد بلائی درشت عصائی شنیدم که عوجی کُشت

۴ - یاد ضمیر : رفعتی . گفتی . شنیدی . سرودی . بخوانی

بپرس هر چه ندانی که ذل پرسی دلیل راه تو باشد بفر و انانی

ماری تو که هر که را بسنی بزنی با بوم که هر کجا نشینی بکنی

۵ - یاد استمراری که بیشتر با جز ماضی مطلق در آید مثل دوام و «سعدی»

همیشگی را برساند : رفعتی . گفتی بشنیدندی . گرفتندی .

زهر در کام او شکر گشتی سنک در کام او گهر گشتی

دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگری بسی بازوان نان خوردی

۶ - یاد مثنوی : کاش آمدی و رفتار ما را بدیدی .

کاشکی قیمت انفاس در ایندی حلتا تاومی چند که مانده است غنیمت شمردی

کاش آنانکه حبیب من کردند رویت ای گلستان بدیدندی «سعدی»

۷ - یاد شرط و جزاء : اگر انیان ساعی بودندی بدین دولت «سعدی»

و چار نشندی .

درخت اگر متحرک شدی ز جای  
نه حور ازه کشیدی فی جنای تمیر

گراهنای که بس گفتمی کردی  
نکو سیرت پارسامرومی

۱ - یاد تقظیم و لقب که در میان شیخان معمول گردیده ، « سعدی »

فرزندی ، نور چشمی ، استادی ، فرزند مقامی .

( سپاوند مرکب )

سپاوند نسبت

۱ - این مانند زین ، سیمین ، زنگین ، روین ، آهنین  
بگزر گران دست بر دوشکوب  
و گاهی با خزان سپاوند حرف ( ه ) افزایند و گویند ، « فردی »

ز زین ، سیمینه ، پشمینه ، ویرینه ، زیرینه ، روئینه

تقرین ۹۸

در عبارات ذیل اقسام یاء را معین کنید .

درختی که پیوسته بارش خوری تحمل کن آندم که خارش بری  
این ملت اگر زرنک بودندی کارشان بدین جای نکشیدی . جوانی من از  
کودکی یاد دارم . درینا جوانی درینا جوانی . مگر از تنم شکبیا شوی و گرنه  
ضرورت به درها شوی . تو اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی . کاری که نه کارتست  
مپار راهی که نه راه تست مسپر . سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز . مرده آنست که  
نامش به نکوئی نبرند . ندانی که من در اقالیم غربت چرا روزگاری بکردم درنگی  
بسی رنج بردم بسی نامه خواندم . ز گفتار تازی وهم پهلوانی . در همه کاری که در آئی  
نخست رخنه بیرون شدنش کن درست . مرد هنر مند خرد پیشه را عمر دو بایست درین  
روزگار . تا به یکی تجربه آموختی با دیگری تجربه بردی به کار . ما درین خانه  
ماندنی نیستیم . این عذر شما پذیرفتنی نیست .

پار ویرنیه مرا گو به زبان تو بید  
 که مرا تو به بشمیشتر نخواهد بود  
 اینک در شمشام با آورده اند  
 رستم روئین تن و اسفندیار  
 تا بدانند این خداوندان ملک  
 کز بسی خلق است دنیا یادگار  
 ۲- گان مانند : گروگان . بازرگان . دهگان «سعی»

خداگان . مرگان .  
 مشت خدایرا که نضر خداگان  
 من بنده بکنه نشدم کشته رگبان  
 ۳- اکت مانند : خوراک . پوشاک . کاواک . «ایرغزی»

( بساوندان تصاف و لکیت )

- ۱- گین : سگین . آزرگین . شرگین . عکین . بی  
 سگین ابی که مرغابی در او سوزی کسزین موج آسیا شک از کنارین در رود  
 و گاهی این بساوند را مخفف کنند و (گن) گویند ؛ عکین شوخ کن برین  
 ای آنکه عکین و سزاواری و نذر نهان سرشک همی ماری
- ۲- آگین : شرم آگین . آزر م آگین . گهر آگین «رودکی»
- ۳- ناک : دروناک . بونیاک . سوزناک . عنناک  
 روم قشیه بکت روز بر تل خاک بگوش آدم ناله دروناک «سعی»

جهان کرو ز آشوب خود درونک زهر چه از بهر یک مشت خاک  
 «نظمی»

این سپاوند خالنا آلودگی و این منگلی و انصاف پیرایمی بر امیر ساند  
 چو گردن کشید آتش هوناک بر بیچارگی تن بنیداحت خاک  
 «نظمی»

۴ - مند : درومند . هوشمند . خردمند . دولتمند .

خردمندان چنین دادند پاسخ که امی دولت بیدار تو فرخ نظمی  
 سخوایی که باشد دولت درومند دل درومندان برآور ز بند  
 در بعضی کلمات پیش از (مند) واوا اضافه نمایند : نومند .  
 سعدی

برومند . دانشمند . فرهیومند .

برومند باو آن همایون درخت که در سایه آن توان بر درخت

۵ - یارند هوشیار . خردوار . بختیار . دادیار . دولتمدار

ناسزائی را که بینی بختیار عاقلان تسلیم کردند بختیار  
 در کلمه هوشیار گاهی حروف راقب کرده (هیشوار) گفته اند  
 «سعدی»

هیشوار دیوانه داند و را همان خویش بیگانه خواند و را

۶ - ور : بفتح واو : تاجور . کینه ور . همزور «فردوسی»

همزور که بختش نباشد بکام بجائی رود کس ندانند نام  
 «سعدی»

۷ - ور : باوا و ساکن مایل مضموم ، رنجور . گنجور . مزدور



رنجوری را گفتند دولت چه میخواهد گفت آنکه دلم هیچ نخواهد .  
 مراعات دهان کن از بهر جوش که مزدور خوشدل کند کار پیش  
 ( پساوند لیاقت و شباهت )

- ۱ - وار : بنده وار . خواجه وار . پرچار .  
 بشرط آنکه منت بنده ارزنده  
 دانش چون در غیم آبی از آنک  
 بی نواز خواسته بساوم گنج  
 کرمبندم و تو خواجه وار منشی  
 بی بهائی ولیکن از تو بهاست  
 این چنین زار وار تا تو زوشت  
 «شبهت»
- ۲ - آنه : خردمندان . حاکمان . دوستانه . عالمانه  
 بعضی را عقیده آنست که ( و ) علامت نسبت و لیاقت است که با خرد  
 جمع افزوده شده مثلاً : خردمندان در اصل خردمندان بوده است  
 و ( ه ) شباهت لیاقت و نسبت با خرد است که افزوده اند ما پیوسته  
 فصیح حکیمانند پدر خود را می شنیدیم و اندرزهای خیر خوانانند پس ما  
 آویزه گوش هوش می سازیم .
- ۳ - سان : مردسان . دیوسان . پیل سان .  
 ۴ - آسا : سنگ آسا . مه آسا . مرا آسا  
 فغان زین مردان وحشی آسا که نه قانون شناسند و نه با آسا

۵ - دُش . فُش : ماهوش . حروش . پرنفیش

گوئی که نگون کرده است پوان فلک و ش را

حکم فلکِ گردان یا حکم فلکِ گردان

۶ - دِیس : حر دِیس . فرخار دِیس . تندیس . طاقدیس « خاقانی »

چه قدر آورد بنده حر دِیس که زیر قبا دار و اندام پس

۷ - وان . ون . پوان زیر سترون .

نامیه گرد و سترون هم ارکان پریشوند و یکی جوان سماند

( پساوند زمان ) « سید طائی »

۱ - آن : بهاران . با دوان . برکت ریزان .

در حنت اندر بهاران بر نشاند زمستان لاجرم بی برگ مانده

۲ - گاه : شامگاه . صبحگاه . گرمگاه « سعدی »

گرچه تابندگان باوشیم باوشان ملک صبحگیم

۳ - گاهان : شامگاهان . صبحگاهان . با مکانان

( پساوند مکان )

۱ - گاه . کیشگاه . رزمگاه . بزنگاه . جابگاه . پابگاه

چو کوششگاه کاست از زینت لبنا چو خشکاه جمید است از زینت صحرا

« وطواط »

۲- استان : گلستان . نخلستان . بوستان . نیشان

زخون رودگفتی میستان شده ز نیره هوا چون نیستان شده

گلستان که امروز باشد بیار تو فردا چنی گل نباید بکار

۳- کده : دلمده . بتکده . آتشکده . نامکده « فردوسی »

۴- لاج : سنگلاخ . رودلاخ . هندولاخ . دیولاخ

در آن اهرمن لاج نزم و درشت ز ماهی شکم دیدم از ماه پشت

۵- سرا : بستان سرا . کاروانسرا .

۶- زار : مرغزار . لاله زار . گلزار . کارزار .

بیت کوهسار نعره بخبر حفت جوی

بیت مرغزار ناله دالتان مرغ زار

۷- بار : رودبار . هندوبار . جویبار « عمیق بخارائی »

در جویبارها که نوشت این نگارها

کاکنون چونو بجا رسد این حج مبارها

۸- سار : کوهسار . چشمه سار .

طلایه دار شکر گزشت لاله چرا زنیسان

نشیند هرکلی بردشت او بر کوهسار آمد

۹- وان : جامه وان . نمکدان . قلدان . آبدان

به رسوگی آبدان چون گلاب شناور شد و باغ بر روی آب

۱۰- سیر : گرسیر . سرسیر . «اسدی»

۱۱- آن : دلمیان . خزران .

وقت سحر که کلنگ تعبیه ساخته است

از لب دریای هند تا خزران تاخته است

«پاوند فاعلی» «منوچری»

۱- نده : زنده . بیشده . گوینده . خرامنده

به بینندگان آفریننده را بنی بر سخنان دو بیننده یا

۲- آن : فرزندان . گدازان . گریان . خندان «فرزوی»

آن شبندم که وقت زادن تو همه خندان بند و تو گریان

تو چنان ز می که گاه مروی تو همه گریان شوند و تو خندان

۳- آر : پرستار . دوستار . خواستار . گرفتار

پرستار امرش همه چیزدکس بنی آدم و مرغ و مور و طس

۴- کار : آموزگار . پروردگار . رستگار . آموزگار . «سعدی»

هر آن طفل که جو را آموزگار بنیستد چنانچه از روزگار

«سعدی»

۵- کار : جناکار بستکار . خطاکار . بزہ کار

مانند بستکار بدروزگار . همانند برولعنت پادیار  
۶- گر : واوگر . بیدارگر بستگر .

واوگری دید برای صواب . صورت بیدارگری برای خوب

این سپاوند در معنی از کلمات معنی شبیه نسبت را برساند "نغنی"

آهنگر . شیشه گر . دروگر

همیشگی نیک چون عطار است . اگر از عطر خود چیزی تراندهد

بوی آن تو گیرد و قرین بن چون آهنگر است اگر آتش او ترا

سوزد و دو آن در تو گیرد .

### < سپاوند معانی فطرت >

۱- وار : پرده دار . راهدار . سرایدار .  
اگر که عقل و عفت و تدبیر را می بیند خوش گشت پرده ار که کس در سرای

۲- بان : باغبان . شهبان . مهربان . دیدبان .

بانگت و دل خواجه بیدار گشت چه داند شب پاسبان چون گزشت

۳- وان : ساروان . کاروان . پالیزوان .

توقف کنیدی جوانان حسبت که در کار و مانند پیران حسبت

تو خوش خفته در هویج کانون  
 بهار شتر در کف ساروان  
 سپاوند : (بان) و (وان) در حقیقت یکی بوده است که  
 حروف آنها یکدیگر تبدیل گردیده است .

۴ - ب بفتح با ؛ کسب ؛ سپهبد ؛ همبر ؛ ارک بده  
 موبد ؛ این سپاوند در اصل ؛ (پ) و (پت) بوده است  
 معنی بزک ؛ نگارنده .

گزارنده پیری هم از موبدان گزارش چنین کرد با بخروان  
 (فردوسی)

بخط احمد خوشنویس

فهرست مطالب جلد اول

۲	انصاف زبان فارسی
۴	دستور زبان فارسی و حروف همجا
۵	(همزه - الف)
۶	(اد - د)
۸	(ه مغموظ و غیر مغموظ)
۱۲	(واو معدوله)
۱۲	(ی - ی)
۱۳	معروف و مجهول
۱۴	(نخعیف)
۱۶	تبدیل حروف به یکدیگر
۱۸	(بنویین)
۱۹	(کلمات نگاهه) بخش نصب
۲۰	فعل اول - (اسم)
۲۰	(اسم عام - اسم خاص)
۲۲	(اسم ذات - اسم معنی)
۲۲	اسم جمع
۲۲	(مفرد - مکره)
۲۲	(مفرد - جمع)
۲۵	(مفرد - مرکب)
۳۱	(جامد - مشتق)
۳۳	(مترادف، متضاد، متضاده)
۳۴	(حالات اسم)
۳۵	(الهام اضافه)
۴۱	(تفرق اضافه و صفت)
۴۲	(حالت ندا)
۴۵	(مصدر)
۴۶	فعل دوم - (صفت)
۴۷	صفت فاعلی
۴۷	ترکیب صفت فاعلی
۵۱	صفت مفعولی
۵۳	صفت تفسیلی
۵۷	صفت نسبی
۵۹	صفات ترکیبی
۶۰	طرز استعمال صفت
۶۶	فعل سوم - (کنایات)
۷۹	(نوع اول ضمیر)
۸۰	(حالات ضمیر)
۸۲	(انقسام ضمیر)
۸۲	حالات ضمیر اشاره
۹۳	۱ حالت فاعلی
۹۳	(ضمیر منترک)
۹۵	(حالات ضمیر منترک)
۹۶	نوع دوم - اسم اشاره
۹۹	نوع سوم - موصول
۱۰۰	(انقسام که و چه)
۱۰۲	فعل (تعریف فعل - کنس)
۱۰۴	

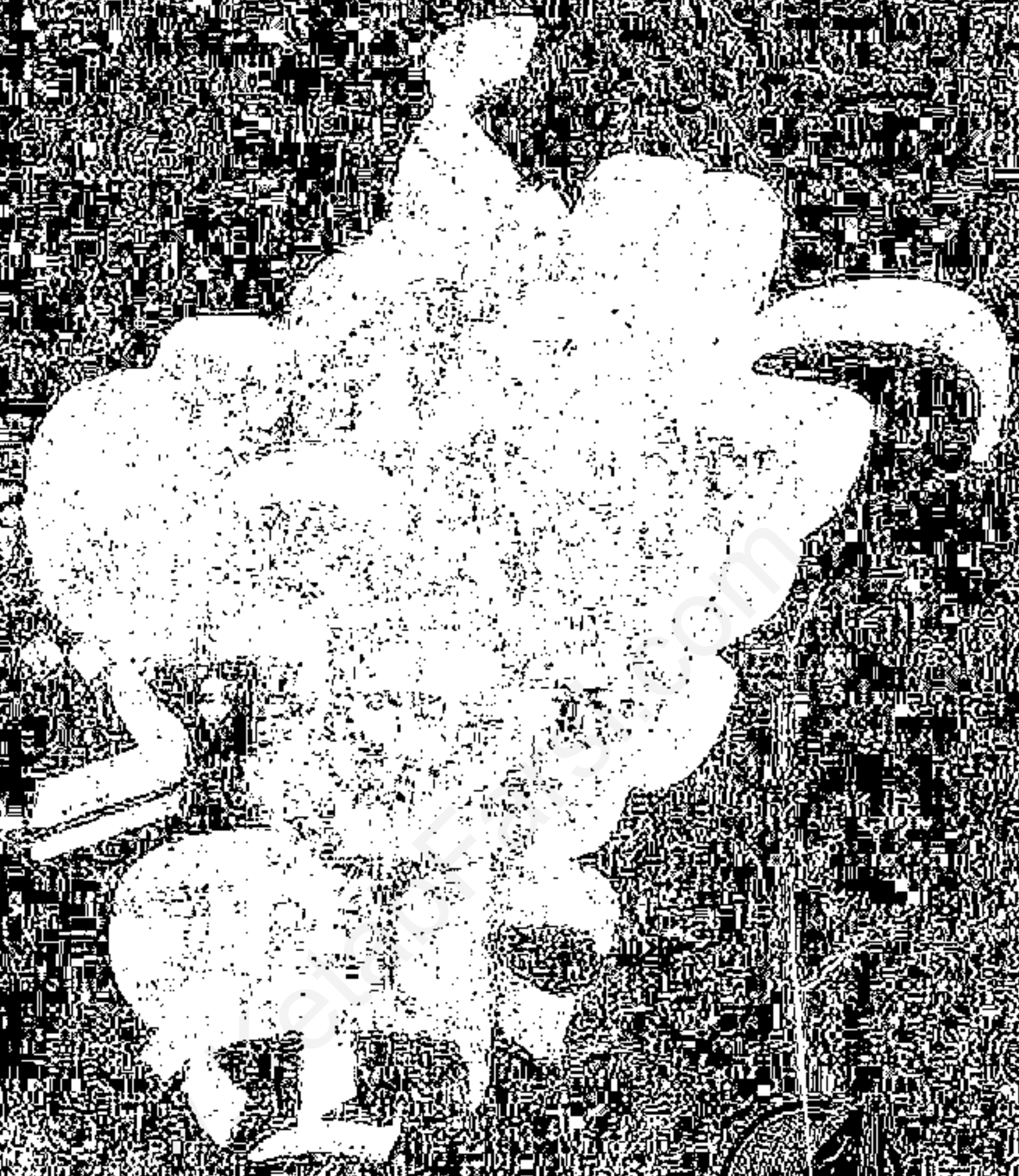
۱۰۵	(حالت فعل)
۱۰۶	حروف زاید در افعال
۱۰۹	(حالت شرطیه)
۱۰۹	(حالت تعنی)
۱۱۰	(حالت استمراری)
۱۱۰	(افسام فعل)
۱۱۲	طریقه متعدی ساختن فعل
۱۱۳	معلوم و مجهول
۱۱۵	فاعل فعل
۱۱۵	مطابقت فعل با فاعل
۱۱۷	تصرف و اشتقاق
۱۱۹	اشتقاق
۱۲۱	مشتقات
۱۲۱	۱- اسم مصدر
۱۲۲	۲- مصدر
۱۲۳	۳- امر حاضر
۱۲۴	۴- ماضی
۱۲۵	افعال قیاسی
۱۲۵	فعل قیاسی غیرتام
۱۲۵	افعال سماعی
۱۲۶	فعل سماعی غیر تام
۱۲۷	ماضی در افعال قیاسی تام
۱۲۹	علامت ماضی در افعال
۱۲۹	افعالی که دو ماضی دارند
۱۳۰	۵- مضارع
۱۳۱	۶- دعا
۱۳۲	۷ و ۸- اسم فاعل و صفت فاعلی
۱۳۴	۹- اسم مفعول
۱۳۵	۱۰- مصدر مختلف
۱۳۷	۱۱- حاصل مصدر
۱۳۸	۱۲- صیغه مبالغه
۱۳۹	۱۳- صفت مشبیه
۱۴۱	فصلهای چند مصدری
۱۴۲	صیغهسازی
۱۴۵	صیغههایی که از ماضی میآید
۱۴۵	" " امر میآید
۱۴۸	جدول مصدر و ماضی و ملحقات
۱۴۹	اسم مصدر و امر و مضارع و ملحقات



۲	نوع چهارم - مجهول
۶	نوع پنجم - ادوات پوست
۱۰	فعل چهارم - عدد
۲۲	اعداد ترتیبی با و معنی
۲۵	اعداد کسری
۲۶	عدد سوریه‌ای
۲۷	فعل پنجم - فعل (کنش)
۲۹	ارمنه
۳۵	وجه افعال
۳۷	انصاف مصدر
۳۸	صورت تصریف فعل خواندن
۳۹	صورت تصریف فعل رسیدن
۴۰	فعل مثبت و منفی
۴۱	حروف زاید
۴۶	فاعل با مسدالیه
۴۶	(مطابقه و برابری فعل با فاعل)
۴۸	(لازم و متعدی - نحو وجهین)
۴۹	(سعدیه‌های ساعی)
۴۹	(معلوم و مجهول)
۵۰	(انحطاق)
۵۱	اسم مصدر
۵۲	(زمانهای مفرد و زمانهای مرکب)
۵۵	اعمال معین
۵۷	صورت تصریف فعل (بودن)
۵۹	" " " (ندش)
۶۰	تعبیرات در فعل امر و سقاف آن
۶۱	اختصاص
۶۵	فعل هم - فید
۶۸	فعل هم - حرف اضافه
۸۱	(حروف اضافه مرکب)
۸۳	فعل هم - حرف ربط
۸۷	فعل هم - اصوات
۸۹	بحر دوم - جمله (کننار) کلام (سحر)
۸۹	نسب نام و نامی
۹۰	(ازگان جمله)
۹۱	(احزاب جمله)
۹۳	(اسم)
۹۴	(رابطه)
۹۴	فعل عام - فعل خاص
۹۸	رابطه آشکار و نهفته با ظاهر و سمر
۹۹	تحریر مرکب
۱۰۰	تسیم رابطه به حسب زمان مطلق و معین
۱۰۱	ملاقات فعل با جمله - واسطه‌های بحر
۱۰۲	تحریر مرکب
۱۰۴	عدد مسدود و مسدالیه

۱۰۵	شماره جملهها از روی شماره اعمال
۱۰۶	ترکیب و نظم جمله (پیوند سخن)
۱۰۹	نهریه ترکیب
۱۱۰	تقدیم و تاخیر در اجزاء جمله
۱۱۲	حذف - افکندن
۱۱۳	حذف اجزاء جمله
۱۱۷	قواعد جمله بندی
۱۲۱	(پسوند)
۱۲۲	(پسوند مفرد)
۱۲۹	(پسوند مرکب) پسوند نسبت
۱۳۰	(پسوند اتصاف و مالکیت)
۱۳۲	(پسوند لیاقت و شایسته)
۱۳۳	(پسوند زمان)
۱۳۴	(پسوند مکان)
۱۳۵	(پسوند فاعلی)
۱۳۶	(پسوند محاطب)

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



ARMY AND NAVY DEPARTMENT  
WASHINGTON, D. C.